

## امام فخر رازی را بهتر بشناسیم!

نام این دانشمند بزرگوار محمد و لقبش **فخر الدین** در اوایل قرن ششم هجری در شهری (در جنوب تهران) دیده به جهان گشود و در ماه محرم سال ۶۰۶ هجری وصیت‌نامه‌ای نوشته که می‌تواند بهترین درس و سرمشق خداپرستان باشد و در روز اول شوال همان سال دیده از جهان پرست و روح پاکش از جهان ناسوت به عالم ملکوت پرواز کرد!

امام فخر دانشمندترین حکیمان و طبیبان و فقیهان قرن ششم هجری بود و شهرت او در طب و حکمت و علوم اسلامی ابتدا در آنگاه خویش (شهری) شایع و سپس در اطراف و اکناف مملکت وسیع ایران گسترش یافت و شاگردان و طالبان علوم متداول آن روز از شهرهای دور و نزدیک پروانه‌وار دور شمع وجودش احاطه کرده و از روشنائی دانش و کمال او بهره‌مند میشدند حوزه‌ها درس امام فخر ابتدا در (شهری) و پس از آن در خوارزم و سرانجام در شهر هرات بود.

وقتی امام به عزم محل درس سواره به سوی مسجد جامع (که از طرف سلطان هرات برای وی معین شده بود) حرکت میکرد سیصد طلبه اطراف مرکوب او جمع میشدند و مکرراً اتفاق می‌افتاد که هنگام اقامت او در خوارزم سلطان محمد خوارزم شاه بدیدن او میرفت و او را احترام مینمود.

امام فخر بدنی فربه و قامتی میانه وریشی انبوه داشت و در صدای او هیبت و ضخامت و شهامت بسزا بود و در شهری و خوارزم و هرات حوزه‌های درسی را که تمام میکرد بالای منبر میرفت و مردم را پند و اندرز میداد و حکمت و شریعت می‌آموخت و گروه گروه مردم اطراف و اکناف شهرها و محل و عطف و منبر او رو می‌آوردند و کسب فیض میکردند.

امام فخر ابتدای جوانی علم فقه و حکمت را نزد فقیه معروف **عبدالدین جبلی** در مراغه آموخت و در این دو رشته در زمان خود همانند نداشت و در حوزه درس او دانشمندی مانند **زین الدین کشی** و **قطب‌مصری** و **شهاب‌الدین نیشابوری** در ردیف شاگردان اول او بودند، پس از آن شاگردان دیگر هر یک به فراخور دانش و مقام خود می‌نشستند و هر موضوعی عنوان میشد ابتدا یکی از آن سه نفر شاگردان درجه اول شرح میدادند و اگر مشکلی پیش می‌آمد که آنها نمی‌کشودند امام فخر با بیان فصیح و بلیغ و کامل خود آنرا حل میکرد و باعث اعجاب همه دانشمندان میشد.

**شمس‌الدین موصلی** میگوید وقتی در هرات بودم که امام فخر وارد آنجا میشد مردم شهر تا چند فرسنگی به پیش‌باز او رفتند و پادشاه هرات (**حسین فرمین**) نیز به استقبال او شتافت و مقدم او را گرامی داشت و در بالای ایوان مسجد جامع منبر و سجاده‌ای برقرار کرد که امام روزهای معین بالای منبر میرفت و موعظه میکرد و مردم را هدایت و راهنمایی براه راست

مینمود، منم روزها برای استفاده به مسجد جامع میرفتم و درحالیکه دوطرف ایوان سلحشوران ترك با شمشیرهای آخته صف کشیده بودند و منتظر موکب سلطان بودند، حسین فرمین شاه وارد شد و بر امام سلام میداد و به اشاره او نزدیک امام مینشست پس از او سلطان محمود خواهرزاده شهاب الدین غوری حکمران و صاحب اختیار پرکنه (فیروزکوه) وارد میشد و به اشاره امام سمت دیگر اومینشست.

آنگاه امام با کمال فصاحت و بلاغت آغاز سخن میکرد و مردم همگی سر تا پا گوش و هوش بودند و از خرمی دانش و حکمت و عرفان او خوشه میچیدند!

یک روز در میان مجلسی وعظ و خطابه ناگهان کیوتری از هوا وارد مجمع شد در حالیکه شاهینی او را دنبال می کرد و قصد شکار او را داشت و چون کیوترا ز پر و از خسته شده بود خود را نزدیک امام انداخت که باعث بهت و حیرت حاضرین گردید و همانند شرف الدین شاعر معروف قصیده ای راجع باین حادثه با بداهت سرود که مورد قبول و باعث مسرت خاطر امام گشت و جایزه قابل دریافت کرد و ارادت مردم با امام فزونی یافت!

**امام فخر برادری** داشت رکن الدین نام که از اوزبزرگتر بود و اندک بهره ای از علم فقه و اصول داشت لیکن هر وقت و هر جا نام برادر کوچکتر و شهرت و اهمیت او را می شنید آتش حسادت او شعله ورمیشد و بنای ناسزا و بدگوئی نسبت به او می گذاشت و گمان می کرد که او خود یگانه دانشمند زمان است و مردم باید به او رو آورند و برعکس مردم از او روگردان و او را مسخره می کردند.

**امام فخر** از این معنی متأثر میشد و تا ممکن بود برادر را اعانت می نمود و نوازش میکرد لیکن آتش حسادت در نهاد او نه چنان شعله ورمید که به آب محبت و مهربانی برادر خاموش گردد تا عاقبت خبر به **سلطان محمد خوارزمشاه** رسید فرمان داد او را گرفته بند کردند و سالیانه هزار دینار برای او مقررداشت که تا آخر عمر در زندان دریافت می کرد.

امام فخر بیش از ۵۵ کتاب و رساله تألیف و انشاء کرده است که بعضی آنها از سه جلد تا ده جلد است و مهمترین و معروفترین آنها که به عربی و یا فارسی است: کتاب تفسیر قرآن در ده جلد، شرح اسماء الله وصفاته، کتاب علم فقه و کتاب علم اصول، کتاب اصول دین، کتاب معلم، کتاب براهن نهائی، کتاب اخلاق، کتاب خلق و بعث، کتاب جوهر فرد، رساله حقایق الهی، کتاب هندسه و اختیارات آسمانی، کتاب قضا و قدر، کتاب جامع کبیر (در طب) شرح قانون ابن سینا کتاب تشریح سر تا گلو، کتاب فراست، کتاب عصمت پیغمبران، کتاب فراست.

**امام فخر** پیوسته بیاد مرگ بود و می گفت من در کسب دانش به درجه ای رسیده ام که برای بشر بر حسب طاقت بشری بالاتر از آن ممکن نیست و دیگر هیچ آرزویی ندارم جز آنکه مشمول رحمت حق شده و خدا را ملاقات کنم و چون در آخر عمر بیمار شد و احساس رحلت کرد شاگرد خود ابراهیم بن ابی بکر اصفهانی را بخواند و وصیت نامه خود را بشرح و خلاصه زیر برای او املاء کرد:

### وصیت نامه دینی امام فخر

بنام خداوند بخشنده مهربان ، بنده گناهکار محمد پسر حسین رازی در آخرین روزگار خود در دنیا و نخستین روزگار خود در آخرت خدای را سپاس گزاراست آن چنان سیاسی که بزرگترین فرشتگان و مقربترین صالحان اومی گزارند و شریفترین پیغمبران اوبا آن سپاس ، خدای را می ستایند ، سیاسی که سزاوار الوهیت اوست زردود بی پایایان بر پیغمبران و بندگان صالح اومی فرستم سپس می گویم :

برادران دینی و دوستان طالب یقین، بدانید که چون دست آدمی از دنیا کوتاه شود علاقه او از تمام امور دنیوی ناپود میشود مگر از دو چیز یکی کار نیک و عمل صالح که سبب دعا و ذکر خیر شود و قطعا نزد خداوند آن دعاها اثر دارد و دیگری علاقه آدمی به پرورش و آموزش فرزندان عمل صالح :

در قسمت اول من مردی بودم سر تا پا دوستدار دانش و آنچه می خواندم می نوشتم به کم و کیف و حق باطل و مفید یا غیر مفید آن کار نداشتم و از همه مطالعات و دقتها و تأملهای خود در همه دانشها ، به یقین قطعی دریافتم که جهان را مدبری است دانا و حکیم که از همه نقصها دور و ب همه کمالات و صفات و قدرت و علم و رحمت موصوف است و من آنچه در کتابهای فلسفی و دانشهای کلامی غور و دقت کردم هیچیک را بحال بشرو برای تأمین سعادت آدمی مفیدتراز قرآن کریم نیافتم چه که قرآن آدمی را تسلیم به عظمت و جلال خداوندی می کند و مانع ورود در مراضها و مشاجرهها و تناقض گوئیها که باعث گمراهی عقل آدمی در آن و ادبهای تارک است می گردد۔ پس می گویم که با دلائل محکم و متقن و محسوس ثابت است که خداوند آفریننده جهان ، وجودی است واجب و یکتا و بی نیاز از شریک و ازلی و ابدی است و من با این عقیده و ایمان بملاقات خداوند میروم و همه آنچه در قرآن و اخبار درست از امامان رسیده خست و و اعتراف دارم و میگویم این خدای رحیم و حمن همه مخلوق تورا ارحم راحمین و اکرم اکرمین میدانند و می خوانند منم به آن معتقد و تورا بآن میخوانم اگر در من دیدی که حقی را باطل یا باطلی را حق کردم در اختیار سازی آن و انتظار آنچه سزاوارم هستم ، و اگر یافتی که من آنچه گفتم و نوشتم به حق بودن آن معتقد بودم و آنرا راست و عین حقیقت می پنداشتم پس رحمت تو شامل قصد و نیت من باد نه ناظر به عمل و حاصل عمر من !

به دل اقرار میکنم که دین من اسلام است و پیرو محمد و قرآن هستم ، ای خدای شونده دعاها و اجابت کننده خواستهها و نگاهدارنده از لفظ شهان بتوای خداوند حسن ظن زیاد و امید بسیار دارم و تو خود گفستی که من با گمان بندهام همراه و مضطر را من اجابت میکنم ، تو خود گفستی هر وقت بنده من از من پرسش کند من به او نزدیکم ، پس ای خدای کریم من بسا دست خالی به پیشگاه تو آمدم و نیازمندم و لطف و رحمت تو هستم و جز تو کسی را ندارم و هیچ احسان کار و بخشنده مهربان جز تو نمیشناسم و من به گناه خود و بلغزش خود اعتراف دارم ، پس مرا نا امید مکن و قلم عفو بر جرمهایم بکش و دعای مرا از عتاب پیش از مرگ و عقاب پس از مرگ ایمن دار چون ارحم راحمین هستی !

به برادران خود نیز می گویم آن همه کتابهای علمی که من نوشتم و برگفته های پیشینان

ایرادها گرفتیم و نظریاتی اظهار داشتیم پس ای برادران دینی در آنچه با من هم عقیده و هم نظر هستید مرا بدعای خیر یاد کنید و اگر مخالف هستید از آن چشم پوشید که من منظوری جز بحث و دقت در موضوعهای علمی و شکافتن حقیقت و نشان دادن طریق حق نداشتم و در همه آن حالات و آنات تمام اعتماد و توکل من به خدا بود و بس !

**حمایت فرزندان :**

اما در قسمت دوم که نظریه نگاهداری و آموزش و پرورش فرزندان است نخست اعتماد و امید من بخدا و سپس به پیغمبر او محمد (ص) است و سپس چون اشتغال پادشاه را به امر کودکان و فرزندان بیرون از مهمات امور ملکی میدانم سفارش فرزندانم را به فلان ... و او می گذارم و او را به پرهیزکاری و تقوی تاکید و توصیه می کنم و سفارش اکید می نمایم که در پرورش و آموزش فرزندم شمس الدین ابی بکر نهایت دقت و توجه بنمایند ، چه که آثار ذکاء و هوش و نبوغ از سیمای او آشکار است و به وصی خود و به تمام شاگردان و دوستان و هر کس که من بر او حقی دارم می سپارم که وقتی من مردم کسی را آگاه نکنند و مرگ مرا پنهان دارند و طبق حکم شرع مرا کفن و دفن کنند و جنازه مرا بر کوه (مصاقب) نزدیک (مزدحان) به خاک سپارند و چون مرا در گور نهانند هر قدر بتوانند برای من قرآن بخوانند آنگاه خاک بر گور من بیاشند و بگویند : ای کریم ! نیازمندی رویت آورده او را به کرم خود عنایت و حمایت فرما ...

پس از فوت امام فخر، دو پسر از او باقی ماند بنام ضیاء الدین و شمس الدین و امام در باره شمس الدین که دارای هوش و فطانت و ذکاوت فوق عادی بود مکرر گفته بود اگر این پسر زنده بماند از من داناتر خواهد شد . در آن وقت علاء الملک علوی از طرف سلطان خوارزمشاه وزیر امور کشور بود هر دو فرزندان امام را نوازش کرد و لقب فخر الدین را به فرزند کوچکتر داد این وزیر بی نظیر در ادبیات عربی و فارسی کم مانند بود و دختر امام فخر را به زنی گرفت و چون حادثه جانگداز چنگیز روی داد و سلطان خوارزم فرار کرد و سپاه او کشته شدند علاء الملک به چنگیز پناهنده شد و وقتی به درگاه او رسید مورد کمال مرحمت و عنایت واقع گردید و از خاصان درگاه بشمار آمد و چون سپاه خونخوار و غارتگر چنگیز همه جا را ویران کرده و آتش زدند او سپاه بزرگی برای خرابی و سرکوبی هرات فرستاد و دستور داد که همه را بکشند و شهر را با خاک یکسان کنند علاء الملک از چنگیز برای فرزندان امام فخر امان خواست و او امان داد و سپرد که پیش از آغاز کشتار و غارت شهر، فرزندان امام فخر را بر کنار و جای امنی ببرند این بود که وقتی سپاه وارد شهر شد فرمانده امر داد خانواده امام فخر را جاززند و امان دهند و در نتیجه آن گروهی خود را ملحق به خانواده امام فخر کردند ولی مامورین خونخوار چنگیز از یک آنها می پرسیدند پس هر کسی که در خانه امام (در قصر پادشاه خوارزم) سکونت داشت و از خانواده امام بود ایمن گشت و بقیه بدیگران ملحق شدند و فرزندان امام را پس از خاتمه خون ریزی به امر چنگیز با کمال احترام به سمرقند بردند و نزدیک خانه چنگیز سکونت دادند (بزرگ است خدای یگانه)